

حافظ ابرو و آثار او^۱

نوشته واسیلی ولادیمیروویچ بارتولد

ترجمه لیلا ربن شه

اسم واقعی حافظ ابرو، جغرافی نگار و مورخ ایرانی، شهاب الدین عبدالله بن لطف الله بن عبدالرشید الخوافی است، نه نورالدین لطف الله بن عبدالله الهروی، به صورتی که در فهرستهای اروپایی بر اساس خبر نادرست عبدالرزاق سمرقندی نوشته شده است. بنا به گزارش عبدالرزاق، او در هرات متولد و در همدان پرورش یافت. از کارهای شخصی او می توان گفت که استاد شطرنج بود و در زمان حکومت تیمور با دربار و حتی با شخص امیر نزدیکی داشت و می توانست چون شاهدی پیرامون آخرین لشکرکشی و مرگ تیمور، احتمالاً درباره لشکرکشیهای شاهرخ اظهار نظر کند. در سال ۸۱۷ ه ق / ۱۵ - ۱۴۱۴ م. از سوی شاهرخ، جانشین تیمور، مأمور شد خلاصه ای از یک نسخه خطی عربی در زمینه جغرافیا (بنابه گزارش اصطخری، احتمالاً، نسخه بلخی) که پادشاه وقت آن را دریافت نموده بود بنویسد. این اثر او (که فاقد عنوان است) مشتمل بر دو جلد بود: جلد اول، حاوی توصیف بعضی از کشورهای از مغرب تا کرمان به انضمام مقدمه کیهان شناسی (که بخش اعظم آن شامل کشورهایی از غرب تا شرق) است. در دو فصل آخر

۱. این مقاله ترجمه از اثر زیر است:

Академик В.В.Бартольд, сочинения, 3, изд - во восточной литературы, Москва, 1965, Стр 74-98, 600-605

کتاب از فارس و کرمان، و در پی توصیف جغرافیایی سرزمینهای مربوطه، مجموعه اخباری نیز در باره تاریخ سیاسی آنها تا زمان حیات مؤلف نوشته شده است. مؤلف قصد داشت که جغرافیا و تاریخ خراسان و ماوراءالنهر را به صورت مشروحتر در جلد دوم بیاورد (چون تنها یک فصل مربوط به خراسان از لحاظ مطلب مشروحتر از سراسر جلد نخست می شد)، ولی تاکنون حتی یک نسخه کامل از این مجلد یافت نشده است. نسخه خطی فریزر Fraser در کتابخانه بودلیان آکسفورد (شماره ۱۵۵) که به توصیف جغرافیای ماوراءالنهر پرداخته است، فاقد تاریخ کشور است. دیگر صفحات این نسخه خطی تنها حاوی فصلی درباره خراسان است. مقدمه کیهان شناسی فقط در سال ۸۲۰ هـ ق / ۱۴۱۷ م. نوشته شده است. نگارش جلد اول در سال ۸۲۲ هـ ق / ۱۴۱۹ م. خاتمه یافت. وی تاریخ تدوین جلد دوم را یکسال پس از آن نوشته است. بنابه دستور حکمران آن زمان، حافظ ابرو در سال ۸۲۰ هـ ق / ۱۴۱۷ م. موظف گردید مهمترین تألیفات پیرامون تاریخ جهان را در یک کتاب گرد آورد. او برای انجام این کار، دستور یافت کلمه به کلمه سخنان طبری، قسمت اعظم جامع التواریخ رشیدالدین فضل الله همدانی، و ظفرنامه نظام الدین شامی را بازنویسی کند. در این اثر، به دنبال مطالب جامع التواریخ (از سال ۷۰۳ هـ ق / ۱۳۰۴ م. تا لشکرکشی تیمور) و ظفرنامه (وقایع ۸۰۹ تا ۸۱۹ / ۱۴۰۳ تا ۱۴۱۶) رویدادهای سالهای بعد را خود او نوشته است. نسخه کامل این اثر در قسطنطنیه (استانبول) [کتابخانه داماد ابراهیم پاشا، تحت شماره ۹۱۹] موجود است.^۱ حافظ ابرو در سال ۸۲۶ / ۱۴۲۳ به نوشتن تاریخ جهان در چهار جلد برای شاهزاده بایسنقر پرداخت. دو جلد اول مشتمل بر تاریخ پیش از اسلام و تاریخ دوران پیامبر (ص) و خلفا است، ولی قسمت دوم از جلد چهارم یعنی تاریخ شاهرخ تا سال

۱. مؤلف در این کتاب متممها و اضافاتی را افزوده است. برای فهرست کامل آنها ر.ک. به:

C.A.Story, *Persian Literature*, Vol.I, section II, fasc.1, pp.87-88.

(همان نسخ کتب خطی)، قسمتی از آنها به چاپ رسیده است. ر.ک. به: حافظ ابرو، ذیل جامع التواریخ، به اهتمام بیانی، حافظ ابرو، مجموعه، اقتباس شده از چاپ نابور.



۸۳۰ هـ ق/ ۱۴۲۷ م. که آخرین قسمت و مسلماً، مهمترین قسمت کل کتاب است، فقط در یک نسخه خطی و بسیار بی دقت نوشته شده است (الیوت، ۴۲۲، در کتابخانه بودلیان).^۱ عبدالرزاق اکثر نقل قولهای قسمتهای از بین رفته کتاب را در اثر خود آورده است.. یک نویسنده ایرانی معاصر به نام محمد حسن خان می گوید که احتمالاً نسخه کامل زبدة التواریخ در تملک شخص عبدالرزاق بوده است، لیکن، بعد هیچ اطلاعی از این نسخه به دست نیامده است. در سال ۸۲۸ هـ ق/ ۲۵-۱۴۲۴ م. حافظ ابرو بنا به دستور شاهرخ، نسخه جدید جامع التواریخ را نوشت. البته در این زمان قسمت اول زبدة التواریخ^۲ جایگزین بخش از بین رفته این کتاب شده بود. تدوین تاریخ جهان با مرگ مؤلف که در سوم شوال ۸۳۳ هجری قمری، مقارن با ۲۵ ژوئن سال ۱۴۲۰ روی داد، متوقف گردید. چون حافظ ابرو چندین خبر از تألیفاتی را که در زمان او منسوخ شده بودند، در آثار خود گنجانده بود، لذا بخشهای مربوطه آثار او به عنوان مهمترین منبع اولیه برای وقایع و اوضاع همان دوران محسوب می شدند.^۳

از قرار معلوم، دوران تیمور و تیموریان برای آسیای مرکزی، عصر شکوه و جلال ظاهری بود. غنایم زیادی که توسط این اشغالگر بزرگ جمع آوری شده بود، به او این

۱. این اثر همچون کتاب مجمع التواریخ مشهور است. قسمت چهارم (ربع چهارم) با نام خاص زبدة التواریخ بایستقری نامیده شده. این اثر به صورت کامل، در حقیقت، به صورت قسمتهای جدا از هم تا به امروز باقی مانده است. غیر از قسمتهای اول و دوم، در حال حاضر چهار نسخه از قسمت سوم و ۵ نسخه از قسمت چهارم شناخته شده است. ۲. دقیق تر آن، مجمع التواریخ است.

۳. ر.ک. به: بارتولد، مجموعه آثار آکادمیسین بارتولد، حافظ ابرو، جلد هشتم، ص ص ۷۹-۷۴، و همچنین از همین نویسنده، پیرامون برخی از کتب خطی شرقی کتابخانه های قسطنطنیه (استانبول) و قاهره، ص ۱۳۸ و به بعد (ر.ک. به: بارتولد، همان مجموعه، جلد هشتم، ص ص ۲۴۵-۲۳۹ همچنین:

C.A. Story, Persian Literature. A bio- bibliographical Qur'anic Literature; History and Survey, Vol I, biography, pt.1, Qur'anic Literature; Section II edition [History] fasc.1, A.General history, PP. 86-89, Pt.2, Bioghrapy addition and corrections Indexes, London 1953, PP.1235-1236

امکان را می داد تا پایتخت خود سمرقند و زادگاهش - کش (در حال حاضر شهر سبز) را با ابنیه با شکوه بیاراید. ضمناً روایت مربوط به بقایای بعضی از دیگر تأسیسات عظیم (کانالها، پلها و غیره) نیز با نام تیمور در ارتباط است. تیمور تنها اوقات فراغت از لشکرکشیهای خویش را به چنین فعالیتهایی معطوف می داشت، ولی فرزندش شاهرخ تنها به ثمره پیروزیهای پدر بسنده می کرد، و از اشغالگریها روی بر می تافت. او تقریباً در حالت صلح به شکوفایی کشور توجه فوق العاده ای مبذول می داشت و شهرهای مهم این امپراطوری را مزین به ابنیه با شکوه و شهرهای ویران شده و کانالهای مخروبه را بازسازی می نمود.

دربار یک چنین امپراطوری، نمی توانست نظر نیروهای علمی و ادبی را به خود جلب ننماید. حکمرانان شرقی همیشه به حمایت از نویسندگان به طور اعم و مورخان به طور اخص توجه داشته اند، و بدین وسیله نام خود را به اعتبار بسیار جاودانی می کردند. با این همه، آثار ادبی این عصر، همانند بناها و آثار معماری آن دوران عظیم و اصیل و شگفت انگیز نیستند. عصر خلاقیت اندیشه، مقتضای تمام کشورهای شرق آن زمان بود. در تمام رشته های علوم و ادبیات، نویسندگان سده پانزدهم میلادی فقط پیروان پیشینیان خویش بودند. بدیهی است که در تاریخ ادبیات دوران تیموریان نیز کارهای خلاصه نویسی برتری و رجحان داشت. مورخانی که در دربار شاهرخ و پسران او زندگی می کردند، بنابر علائق حکمرانان خویش، قبل از هر چیز مقید بودند که بقایای تاریخ ادبیات سده های پیشین را که از دوران آشوب سده چهاردهم سالم مانده بودند، جمع آوری نموده و به عنوان نسخه اصلی قبل از زمان خود مطالعه نمایند. متأسفانه، کار بسیار مفید چنین افراد زحمتکش متواضع و فروتن، به همان سرنوشتی دچار گردید که آثار نقاشان بزرگ همان عصر، در سده های متأخر مردمانی پیدا نشدند که نگران حفظ این آثار برای نسلهای بعد از خود باشند. در نتیجه، فقط پاره هایی از تألیفات بسیار مهم آن دوران به دست ما رسیده اند. بنابراین، ما هم در اینجا فقط از روی این اوراق می توانیم تصویری از



کل آن را داشته باشیم.

بدون شک باید از نورالدین لطف الله بن عبدالله الهروی،^۱ ملقب به حافظ ابرو به عنوان شایسته‌ترین مورخ از این قبیل نام برد. آگاهی ما درباره زندگی او بسیار اندک است. بنا بر اخبار عبدالرزاق سمرقندی،^۲ مورخ دیگر قرن پانزدهم میلادی، حافظ ابرو در هرات متولد و در همدان پرورش یافت و در شوال سال ۸۳۴ / ژوئن - ژوئیه

۱. در کتاب عبدالرزاق سمرقندی بدین گونه نوشته شده است. دو نویسنده دیگر سده پانزدهم میلادی این مؤلف ما را، با نام شهاب الدین عبدالله ذکر کرده‌اند، ر.ک.به:

Rosen, *Les Manuscrits Persans*, P. 325; Rieu, *Suppl. Pers.*, P.270.

خود حافظ ابرو خویش را «عبدلطف الله» نامیده است.

Rosen, *Les Manuscrits Persans*, P.67.

بعدها بارتولد نام صحیح این مورخ را که شهاب الدین عبدالله بن لطف الله الخوافی است، ثابت نمود، ص ص ۵۶-۵۷. فلیکس تایور نام حافظ ابرو را به گونه‌ای دیگر آورده است، یعنی عبدالله بن لطف الله بن عبدالرشید البهدادانی -

Tauer, *Les Manuscrits Persans*, I, PP. 97-102, No.36.

کتاب تاریخ نگار مجمع التواریخ چاپ، استانبول کتابخانه شاهرخ (ف.تایور به این نسخه اشاره نکرده است) یک نسبت دیگر، یعنی الهروی، را به آخرین اسم این مورخ افزوده است.

(Ettinghausen, *Manuscript of Hafiz-I Abru*, PP.31-34);

درباره حافظ ابرو و آثار او همچنین ر.ک.به:

Barthold, *Hafiz-I Abru*; Tauer, "Vorbericht";

همین نویسنده: "Beitrage";

Storey, *Persian Literature*, Vol. I, Section II, fasc. 1, PP. 86-89, Pt.2, P.1235; Vol. II, Pt.1, PP.132-133.

۲. ر.ک.به: نسخه خطی دانشگاه، شماره ۱۵۷، ورق ۲۲۳ ب؛ در ترجمه آلمانی کتاب هامر پورگشتال، من به جای کلمه «هروی» کلمه «مروی» دیدم:

Hammer - Purgstall, *Geschichte aer Goldened Horde*, S. 379.

۳. بنا بر سخنان گردآورنده دیگری از سده پانزدهم میلادی، یعنی فصیح [خوافی]، مرگ حافظ ابرو در روز یکشنبه سوم شوال سال ۸۳۳ هجری، یعنی ۲۵ ژوئن سال ۱۴۳۰، در زمان بازگشت او با ساهیان شاهرخ از آذربایجان در خراسان اتفاق افتاد:

Rosen, *Les Manuscrits Persans*, P.325.

مطابق گزارش عبدالرزاق سمرقندی، سپاه شاهرخ تنها در تاریخ دوم شوال از سلطانه خارج گردید (نسخه خطی دانشگاه، شماره ۱۵۷، ورق ۲۳۹ ب). بعدها بارتولد تاریخی را که فصیح خوافی ذکر کرده بود، پذیرفت. ر.ک.به:

Barthold, *Hafiz-I Abru*.

۱۴۳۱ در زنجان درگذشت. از نوشته‌های حافظ ابرو درمی یابیم که او در زمان سلطنت تیمور به دربار نزدیک بوده است. در چند جا، او به سخنانی که خود از زبان تیمور شنیده بود،^۱ استناد می‌کند. در زمان سلطنت شاهرخ، حافظ ابرو بنا به دستور دولت وقت، موظف گردید دو اثر مفصل تاریخی و جغرافیایی تدوین نماید. بنا بر داده‌های گاهشماری، هر دو اثر تقریباً به طور همزمان نوشته شده‌اند که مسلماً باید سرعت هر دو کار کند بوده باشد.

تألیف جغرافیای حافظ ابرو، تنها در دوران بسیار متأخر شهرت یافت. نسخه‌ای از آن در سال ۱۸۴۲، در زمان جنگ بین انگلیس و افغانستان توسط یارمحمدخان حاکم هرات^۲ به راولینسون نامدار اهدا گردید. نسخه خطی راولینسون در حال حاضر در موزه بریتانیا (تحت شماره OR.1577) موجود، و به صورت مشروح در فهرست دکتر ریو^۳ توصیف شده است. در این نسخه خطی نام نویسنده نوشته نشده است. راولینسون و کسانی که از روی سخنان او اثری خلق کرده‌اند، همیشه از این تألیف به عنوان مجهول المؤلف یاد کرده‌اند. اولین بار ریو این اثر را متعلق به حافظ ابرو دانست. ریو همسانی آن را با تألیفی که خیلی پیشتر سر ویلیام اوزلی^۴ Sir William Ouseley شاهد مثالی از آن آورده بود، نشان داده است. حافظ ابرو از نسخه تاریخی خویش به عنوان آخرین اثر خود یاد کرده است. احتمالاً، در این کتاب نیز همچون سایر کتب خطی همین اثر، در راستای پیشگفتار جغرافیایی، پیشگفتار و فهرست مندرجات تألیف تاریخی هم که توسط مؤلف بنابه دستور شاهرخ در سال ۸۲۰ هـ ق/ ۱۴۱۷ م. گردآوری شده بود،

۱. مقایسه شود با: Rieu, *Pers. Mss*, Vol. 1, P.422b؛ همچنین، حافظ ابرو، نسخه خطی کتابخانه عمومی دورن شماره ۲۹۰، در حکایت مربوط به لشکرکشی تیمور به خراسان در تاریخ اواخر سال ۷۸۲ هـ ق/ ۱۳۸۰ م، ورق ۲۸۰ ب نوشته است: «این صغیف که مؤلف این تألیف است از حضرت صاحب قرانی انارالله برهانه شنیدم.» (جلسه ۱۱ مارس سال ۱۸۶۷).

۲. *PRGS*, Vol. XI, P.116.

۳. (جلسه ۱۱ مارس سال ۱۸۶۷)

۴. Rieu, *Pers. Mss*, Vol.I, PP.421-424.

۵. *Travels*، صفحاتی که در آنها نقل قولهای گنجانده شده در فهرست ریو آمده است.



آمده است. این پیشگفتار تقریباً با تمام جزئیات در اثر بزرگ تاریخی حافظ ابرو تکرار شده است.

اوزلی می نویسد که در تنها^۱ نسخه موجودی که در اختیار داشته دو تاریخ ۸۱۷ و ۸۲۰ هجری قمری^۲ برای تدوین آن ذکر شده بود. از همین نوشته اوزلی می توان پی برد که فقط اثر جغرافیایی مؤلف در اختیار او بوده و اثر تاریخی او را در دست نداشته است. اما در حال حاضر از محل این نسخه اطلاعی در دست نیست. در ضمن از نسخه ای هم که برای الیوت کپی شده بود،^۳ اطلاعی نداریم.

از فهرست مندرجات آن پیداست که این کپی با کتاب خطی الیوت (کتابخانه بودلیان، آکسفورد ۳۵۷) همسان نبوده و در فهرست اته Ethè^۴ اشتباهاً از آن به عنوان نسخه زبده التواریخ نام برده شده است. و.ر.روزن^۵ به نسخه خطی جغرافیایی که از کتابخانه صفویان به دست آمده و در کتابخانه عمومی ما نگهداری می شود، اشاره می کند.

در سال ۸۱۷ ه ق / ۱۵-۱۴۱۴ م. شخصی کتابی درباره جغرافیا به زبان عربی را برای شاه رخ می برد. بنابه خواسته پادشاه، حافظ ابرو باید این کتاب را به زبان فارسی ترجمه و مطابق سایر منابع آن را تکمیل می نمود. برای این کار، مؤلف توانست از منابعی استفاده نماید که قسمتی از آنها هم اکنون به کلی از بین رفته و قسمتی دیگر بسیار

1. Ouseley, *Travels*, Vol. II, P.389.
2. Ibid, P. 385.
3. Elliot, *The History of India*, Vol. N, PP. 2-4.
4. Sachau - Ethè, *Catalogue*, PP. 22-24, (No 33).
5. *Les manuscrits Persans*, P.111.

درباره سایر نسخ این اثر، ر.ک. به:

Storey, *Persian Literature*, Vol.II, Pt.1, PP.132-133.

همچنین، حافظ ابرو، مجموعه، اقتباس شده از چاپ تایور، ص ص ۱۲-۱۱ (از جغرافیای حافظ ابرو نام برده شده است). دو نسخه دیگر از مجموعه آکادمی علوم جمهوری آذربایجان به عنوان آثار جغرافیایی محسوب می شوند، (مجموعه کتب خطی شرقی آکادمی علوم جمهوری ازبکستان، جلد ۶، شماره های ۴۱۶۰-۴۱۵۹) که در توصیف به عنوان اثر تاریخی زبده التواریخ نامیده شده است. نسخه شماره ۴۱۶۰ (سیاه شماره ۵۳۶۱) به مجموعه ول. ویاتکین تعلق دارد (ر.ک. به: Viatkin، فهرست، شماره ۱۲۶).

بندرت پیدا می شود. مثل: جهان نامه محمد بن نجیب بکران^۱، کتاب ابن سعید^۲، مسالک الممالک العزیزی (مؤلف - حسن بن احمد المقلبی) که یکی از منابع مهم ابوالفداء^۳ است، و صور الاقالیم محمد بن یحیی^۴.

کتاب حافظ ابرو، همانند تمام آثار جغرافیایی اسلامی از توصیف شکل زمین و تقسیم بندی آن به کمر بند استوا آغاز و سپس به شمارش مهمترین دریاها، دریاچه ها و رودخانه ها و کوهها پرداخته است. بعد از آن بخشی آغاز می شود که به جغرافیای سیاسی، یعنی توصیف مناطق و شهرهای مختلف اختصاص دارد. به دنبال توصیف جغرافیایی هر منطقه، شرحی از تاریخ آن، گاهی به صورت مبسوط، بخصوص در فصلهای مربوط به فارس، کرمان و خراسان آمده است.

در قسمت کیهان نگاری آن بخش از این کتاب که مطلب آن مربوط به جریان قبلی آمودریاست، نظرها را بخود جلب می نماید. این مسئله که آیا این رودخانه در دوران تاریخی هنوز به دریای خزر می ریخته است یا نه، از سالها پیش نظر جغرافی نگاران و خاورشناسان را بخود مشغول کرده بود. دخویه در اثر خود "*Das alte Bett des Oxius*" بدین نتیجه رسید که مصب قدیمی آمودریا (اوزبوی) که از مسیر کنونی رودخانه به دریای خزر سرازیر می شد، در دوران قبل از تاریخ خشک شد و از دورانی که

۱. هم اکنون تنها دو نسخه خطی این اثر شناخته شده است: نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس (Ancien Fonds Persan, 384) و نسخه خطی توماسکی (نسخه خطی انستیتوی شرقشناسی آکادمی علوم شوروی سابق) ص ۶۱۲. ر.ک. به: توماسکی، 3BOPAO جلد نهم، ص ۳۰۲، همان، جغرافیای نو پیدای ایران، ص. ۱۲۴، «این اثر در سال ۱۹۶۰ توسط یو. بورشفسکی منتشر گردید.»
 ۲. ر.ک. به: ابولفداء، تقویم، ترجمه رنو، ج ۱، ... ص ۱۴۱ به بعد؛

Rieu, *Suppl. Arab*, ... PP.471-472.

۳. ابوالفداء، تقویم، ترجمه رنو، ... جلد اول، ص ۹۲.

۴. قسمتهایی از این اثر در سال ۷۴۸ هـ ق / ۱۳۴۷-۴۸ م. نوشته شده و توسط (Saleman Mi'jâr i Jamâli, P.493 sq) به چاپ رسیده است. (به نظر یو. بورشفسکی، مؤلفی به نام محمد بن یحیی وجود نداشته است. حافظ ابرو نام محمد بن یحیی الهندی را به جای محمد بن بحر الروخنی (مؤلف اشکال الاقالیم) خوانده، و مؤلفان بعد از خود را دچار گمراهی کرده است؛ ر.ک. به: بکران، جهان نامه ... به کوشش بورشفسکی، ص ۲۳، پانویس ۶۲).



قدیمی ترین اخبار تاریخی نیز متعلق به همان دوران است، رودخانه همیشه فقط به دریای آرال می ریخته است. احتمال داشته که قبلاً به خاطر بی علاقه‌گی مغولان در خوارزم و توأم شدن این وضعیت با تخریب سدها، حداقل، قسمتی از آب آمودریا که مسیرش به سمت جنوب غربی بوده، راهی به سوی دریای خزر برای خود یافته باشد و مسیر پیشین آن تنها در سده شانزدهم میلادی احیا شده باشد. طرفداران این نظریه کلاً به برخی گفتار حمدالله قزوینی (نویسنده سده چهاردهم میلادی) و حافظ ابرو (که در آن زمان هنوز شهرت نیافته بود) استناد کرده‌اند. دخویه صحت این گفتار را رد کرده و در مقابل، سخنان نویسنده هم عصر آنان، نظیر ابوالفداء، دمشقی، ابن فضل الله و جرجانی را تأیید نموده است؛ زیرا این افراد نظیر پیشینیان خود معتقد بودند که آمودریا تنها به دریای آرال می ریخته است. ولی این نظریه براین مبنا که نویسندگان مقوله دوم عیناً سخنان جغرافی نگاران سده دهم و یاقوت را تکرار کرده‌اند، رد می شود. اطلاعات این نویسندگان درباره آمودریا تنها از روی منابع بوده، در حالی که سخنان قزوینی و حافظ ابرو، هیچ گونه شباهتی با سخنان آن قبیل از جغرافی نگاران سده نهم که معتقد بودند دریای آرال قسمتی از دریای خزر است و آب آن به دریای آرال می ریزد، ندارد. به خاطر اهمیت مسئله، ما خود را موظف به ذکر اصل اخبار هر دو نویسنده می دانیم. از کتاب نزهة القلوب قزوینی:^۱

۱. ماز نسخه خطی سن پترزبورگ، دانشگاه (۳۰۴ و ۱۷۱ و ۶۰) [درباره این کتابها ر.ک. به تاگیرجانوف (طاهرجانوف)، توصیف... شماره‌های ۱۵۴-۱۵۶] و پنج نسخه موزه آذربایجان (b ۶۰۳، bb ۶۰۳، bba ۶۰۳ bis، bba ۶۰۳، bbb ۶۰۳) [درباره این کتابها، ر.ک. به: میکلو خوما کلائی، توصیف... چاپ اول، شماره ۲۰، ص ص ۲۳-۲۲، ص ص ۲۶-۲۵] همچنین از نسخ خطی ایرانی و تاجیکی، آکادمی علوم اتحاد جماهیر شوروی (سابق)، دانشگاه اقوام آسیا، شماره‌های، ۴۴۱۹ - ۴۴۲۴ - ۴۴۲۱] استفاده نمودیم. متن نسخه خطی شماره ۶۰، دانشگاه (ص ص ۲۳۶ - ۲۴۲) کاملاً فرق دارد. ترجمه آلمانی (مخفف شده) متون مربوطه در کتاب رسلر (Roesler, *Die Aralseefragē*, PP. 229-230-247) آمده است. این کتاب توسط لسترنج Le-Strange ترجمه و به چاپ رسیده است (سالهای ۱۹۱۵-۱۹۱۹). چاپ جدید آن به کوشش دبیر سیاقی در سال ۱۹۵۸ صورت گرفته است.



«آب جیحون آنرا آب آمویه نیز گویند شش رودست که جمع می‌کردد آنرا آمویه میخوانند شهرتی عظیم دارد و در شرقی ایرانست و از جنوب بشمال رود یک شعبه از کوه‌های تبت^۱ و یکی از جبال بدخشان و یکی از حدود سغانیان و یکی از طرف ختلان برمیخیزد و هر یک را تا بهم پیوستن چند شعب دیگر بدو پیوندد و بعضی از این شعبها بر بلاد بلخ و ترمذ میگذرد و چون همه با هم جمع شوند او دره کوه که آنرا تنگ دهان شیر خوانند نزدیک ده بوقیه از توابع هزارسب میگذرد و آن دره در میان دو کوهست چنان تنگ بهم آمده که مسافت در میانشان کم از صد گزست و آبی بدین عظیمی از آنجا کزرد و در زمین^۲ در ریگ پنهان میشود و فرسنگ او ظاهر نیست و بر آن ریگ مجال امکان گذر نه و از جیحون نهرهای عظیم برگرفته‌اند و بر آن عمارات فراوان و زراعات بی پایان کرده مثل نهر کاخواره و جوی هزارسب و کردار جوی^۳ و نهرکریه^۴ و نهر خیره و غیر آن و در هر یک ازینها کشتی رود بعضی ازین نهرها در بحیره خوارزم منتهی میشوند و عمود آب جیحون از خوارزم گذشته از عقبه خلم^۵ که بترکی کرلادی^۶ گویند فرو می‌ریزد

۱. در نسخه خطی شماره ۶۰ دانشگاه نوشته شده است: «کوههاست»؛ نسخ خطی bb ۶۰۳، bb ۶۰۳ موزه آذربایجان: «کوهها سند».
۲. در اینجا یک اسم در تمام نسخه‌ها حذف شده است. در نسخ خطی bbb ۶۰۳، bb ۶۰۳ نوشته شده است: «زمین ریگ»؛ در نسخه bba bis ۶۰۳: «زمین وریگ».
۳. در نسخه خطی ۶۰ دانشگاه: «کروان جوی»، یعنی «کردار» یا «کردارن خواش»، مقایسه شود با اصطخری، ص ۳۰۳-۳۰۲.
۴. در نسخه خطی ۶۰ دانشگاه: «مریه»؛ نسخه خطی bba bis ۶۰۳ موزه آذربایجان و bbb ۶۰۳: «کریه»، مقایسه شود با اصطخری، ص ۳۰۱.
۵. در نسخه خطی ۶۰ دانشگاه، نسخه خطی bba ۶۰۳ موزه آذربایجان، «حلم»؛ bbb ۶۰۳: «سلم»؛ bba bis ۶۰۳: «سلم»، در کتاب:

Roesler, *Die Aralseefragë...*, S.247: "chullum".

۶. در نسخه خطی bba ۶۰۳ موزه آذربایجان: «کرلادی»؛ bba bis ۶۰۳: «کرلادی»؛ bbb ۶۰۳:



دو فرسنگ بلکه سه فرسنگ اوازش می‌رود بعد از آن به بحر خزر می‌افتد بزیمینی که آنرا خلیجان^۱ گویند و مقام صیادان است و از خوارزم تا دریا شش مرحله است طول این رود پانصد فرسنگ است و این آب در زمستان چنان یخ می‌بندد که چند گاه قوافل بر سر آن می‌گذرد و بر آن آنجا چاه بچند کز فرو می‌رود تا بآب روان می‌رسد.

بحر خزر - درو کمابیش دویست جزیره است مشاهیرش آبسکونست که اکنون در آب پنهان شده است بجهت آنکه جیحون پیشتر از این بدریای شرق میرفت که محاذی دیار یاجوج و ماجوج است بنزدیک خروج مغول راه بگردانید و با این دریا کشت و چون این دریا با دیگر بحار پیوسته نیست ناچار زمین خشک را بدریا افزود تا دخل و خرج مساوی باشد و جزیره ماران بی زهره و جزیره جن و جزیره سیاه کوه و جزیره روی^۲ و جزیره گوسفندان صحرائی ازین جزایر در عهد سابق آبسکون و سیاه کوه^۳ مسکون بوده است و آن نیز از سگان خالی است.

از حافظ ابرو:^۴

بحیره جیحون در کتب متقدمان ذکر بحیره خوارزم کرده‌اند که مصب

«کولاه»، در کتاب "Gurlade, Gerlade" (Roesler, *Die Aralseefragè* ..., S.247)

۱. در نسخه خطی ۶۰۳ دانشگاه «حلجان»؛ نسخه خطی bba ۶۰۳: bbb ۶۰۳ موزه آذربایجان: «خلخال»؛ bbb bis ۶۰۳: «خنخال»؛ و در کتاب رسلر:

Roesler, *Die Aralseefragè* ..., S.247. "Abuchan".

۲. در نسخه خطی bba bis ۶۰۳ موزه آذربایجان: «رومی».

۳. یعنی شبه جزیره متشلاق، مقایسه شود با:

de Goeje, *Das alte Bett des axis* ..., S.16-18.

۴. نسخه خطی ۲۹۰ دورن، ص ص ۲۲ b، ۲۸ b؛ ترجمه انگلیسی آن توسط رولینسون در:

PRGS: "Proceedings of the Royal Geographical Society", London, Vol. XI, P. 116.

گنجانده شده است (جلسه مورخ ۱۱ مارس سال ۱۸۶۷). ترجمه آلمانی آن (از انگلیسی) از رسلر است:

Roesler, *Die Aralseefragè* ..., S.245-246.

جیحون بوده است فاما حالا تاریخ هشتصد^۱ و بیست رسیده است که آن بحیره نمانده است و آب جیحون راه کرده به بحر خزر میریزد بموضوع کرلادی.^۲

نهر بلخ - این نهر را در عرب جیحون خوانند و در خراسان آب آمویه کویند بجهت آنکه معبر خراسان به بخارا بقریه آمویه افتاده است - در کتب قدیم مجموع چنان نوشته اند که از اینجا [یعنی از خوارزم] به بحیره خوارزم میریزد فاما آن بحیره حالا نامعلوم شده است و آب راه کرده است تا به بحر خزر میریزد که آنرا کرلادی میخوانند و اقریجه^۳ نیز میگویند و چون از خوارزم میگذرد اکثر بیابانست تا آنجا که به بحیره خزر میریزد.

نهر خجند - میرسد تا فاراب - از آنجا میرود در بیابان خوارزم بجیحون پیوسته به بحر خزر می ریزد.

به نظر دخویه،^۴ عقیده لرخ (Sonnenkler) مبنی بر معتبر نبودن سخن حمدالله قزوینی نسبت به مسئله مذکور کاملاً صحت دارد، لیکن در جزوه لرخ^۵ پیرامون خوارزم ما به مدرکی این چنین واضح بر نمی خوریم. در مدرکی هم که قزوینی را به عنوان فقط گردآورنده به حساب آورده اند، به این واقعیت بر می خوریم که خود او نیز شمار کثیری از آثار مختلف را مورد استفاده قرار داده است. مثال زیر، این باور را که او همواره به عنوان یک گردآورنده معتبر عمل می نموده ثابت می کند: جغرافی نگارهای سده دهم

۱. در cod: «نهصد» مقایسه شود با:

PRGS: "Proceedings of the Royal Geographical Society", London, Vol. P. 116.

همچنین: Rieu, *Pers. Mss*, Vol. I, P. 423 a.

۲. در cod: «کیرلاد» infra: «کیرلاد». PRGS, Vol. XI, P. 116 "Karlawn".

۳. در cod: «اقریجه» PRGS, Vol. XI, P. 116 "Akricheh": عبدالرزاق، ترجمه کاتمر ص ۱۶۷:

«اقریجه»، «اقریجه» ابوالغازی، شجره نامه ترکمانیه، انتشارات دمزون، جلد اول، ص ۲۰۷: «اوغورجه».

4. *Das alte Bett des Oxus*, S. 20.

5. Lerch, *Khiva oder Kharezem*.



درباره محل خلیجان هنگام سرازیر شدن آب آمودریا به دریای آرال صحبت کرده‌اند، قزوینی هم خلیجان را به عنوان یک قصبه ماهیگیری می‌شناخت، ولی مکان آن را در ساحل دریای خزر ذکر کرده است.^۱ اگر حتی چنین اشتباهی^۲ هم رخ داده باشد، این امر را نمی‌توان دلیل بر نادرست شمردن سایر اظهارات این جغرافی‌نگار ایرانی دانست، زیرا اثر او به عنوان یک اثر بلا تردید درست تلقی می‌شود.

قزوینی، برخلاف اکثر گردآورندگان همعصرش، کار خود را محدود به اقتباس از آثار نویسندگان سده‌های نهم و دهم نکرده است، اما به تغییراتی که از آن زمان به بعد رخ داده است، اشاره می‌کند. در نتیجه، ما در اثر او نظریات نابجایی که ما را دچار گمراهی کنند کمتر از، مثلاً، کتاب ابوالفداء و دمشقی که معلوم نیست به چه علت دخویه^۳ به اظهارات آنان اعتماد بسیار زیادی داشته، می‌یابیم. بدین ترتیب، دمشقی و ابوالفداء شهر مرو را به گونه‌ای توصیف کرده‌اند که تا قبل از حمله مغولان بود، ولی درباره‌ی آن توسط مغولان کلمه‌ای ننوخته‌اند (بدین سبب، ریتز به نتیجه‌گیری نادرستی رسید مبنی بر اینکه مرو، نزدیک به سده چهاردهم از این قتل و غارت کاملاً در امان مانده است). قزوینی جمله «هم اکنون این شهر ویران گشته است»^۴ را به توصیف مرو افزوده است. عبارات قزوینی در جایی که او درباره‌ی جیحون و دریای خزر^۵ صحبت

۱. همان، ص. ۲۳.

۲. همچنانکه از گزینه‌های ما پیداست، تحریر این اسم نمی‌تواند کاملاً ثابت شده باشد. غیر از آن امکان دارد که بعد از تغییر مصب آمودریا، نام پیشین را بر روی مصب جدید گذاشته باشند، دخویه در اثر خود: de Goeje, *Das alte Bett des Oxus* ..., PP.72-73.

ضمن اشاره به سخن لenz در *Unsere Kenntnisse* درباره‌ی مصب قدیمی داودان (از کهنه دریا به سمت جنوب) از روی سخنان و امیری نیز خیری را نقل می‌کند مبنی بر اینکه ترکمنهای نزدیک بالخان هم مصب قدیمی را داودان می‌نامیدند.

3. *Das alte Bett des Oxus*, S 20.

۴. ژوکوفسکی، خرابه‌های مرو قدیم... ص ص ۵۴-۵۵.

۵. سخنان مربوط به سرازیر شدن آب جیحون «به دریای شرق» در جهت مخالف کشورهای یاجوج و ماجوج «مستثنی هستند. نویسندگان مسلمان دیوارهایی را که راه را به روی مردمان یاجوج و ماجوج بسته بودند، چه از طریق دیوار دریند و چه از طریق دیوار چین، یکی می‌دانستند. به نظر می‌رسد مؤلف ما

کرده، باعث شده تا چنین پنداشته شود که او این اخبار را از حکایات افراد همعصرش اقتباس کرده است، نه از منابع کتبی. به گمان لرخ، قزوینی اخبار مربوط به آبشار، جنب مصب آمودریا را بر اساس افسانه‌ای گفته است که ما آن را در اثر استرابون نیز می‌یابیم. ولی ضمناً در ادبیات اسلامی هیچ‌گونه رابطه حد وسطی وجود ندارد. نام ترکی محل هم خلاف چنین تصویری را بیان می‌دارد. تحقیقات سال ۱۸۷۹ هیأت روسی تأکیدی بر اثبات امر تشکیل آبشارهای بزرگ براوزبوی بوده است.^۱

در هر صورت، بعد از انهدام سد در حمله مغولان، قسمتی از آب آمودریا به سمت غرب هدایت گردید. جوینی که کتاب خود را در سال ۶۵۸ هـ ق / ۱۲۶۰ م نوشته است، راجع به چندین منطقه که از آمودریا به سمت غرب واقع شده‌اند، ضمناً راجع به خزر اسپ نیز چنین می‌نویسد: «بعد از حمله مغولان، تا هم اکنون این شهر زیر آب فرورفته است.»^۲

احتمال خیر حافظ ابرو درباره ناپدید شدن کامل دریای آرال و اتصال سیر دریا به آمودریا کمتر است. در همان کتابچه مجله مؤسسه جغرافیایی انگلیس و در همانجایی که این خبر را راولینسون Rolinson اعلام کرده بود، اعتراض مورچیسون Murchison^۳ چاپ گردید. بنابر اخبار، دریای آرال به همراه نفوذ تمدن به کشور، آشکار، و در زمان زوال کامل فرهنگ، ناپدید گردید. ظاهراً این دریا همیشه وجود داشته، ولی، در برهه‌ای از زمان، جغرافی نگاری وجود نداشته تا منعکس کننده این واقعیت باشد. تشکیل گودال دریای آرال کنونی باید در ارتباط با آن قبیل از تغییرات زمین شناختی بوده باشد، که اگر این واقعه در دوران تاریخی رخ می‌داد، شهرت آن تمام آسیا و اروپا را فرا می‌گرفت. این

درباره محل این دو دیوار تصویری مبهم داشته است.

۱. گلوخوفسکی، عبور آب رودخانه آمودریا...، ص ۲۲. ۲۰۳-۲۰۱.
۲. نسخه خطی کتابخانه عمومی، IV، ۳۴، ۲، ص ۱۰۱: «اکنون درین عهد بعد از لشکرکشی مغول در آب غرق شده است.»



دلایل، لرخ^۱ را کاملاً متقاعد نمود. دلایل رسلر^۲ برای مؤلف ما نیز به همان اندازه تأثیر منفی داشت. در حال حاضر می توان احتمال داد که زمان شاهرخ دوران زوال فرهنگ بوده است. به هر حال، این مورخ و جغرافی نگار دربار شاهرخ نمی توانست اطلاعات اساسی درباره خوارزم که جزء متصرفات قلمرو شاهرخ بوده، نداشته باشد. مسلماً فرورفتگی دریای آرال خیلی زودتر به وجود آمد و هیچ گاه از تشکیل باز نماند، ولی همان گونه که پ.پ. سمونوف^۳ P.P.Semenov، برای مورچیسون نقل کرده است، امکان آن وجود داشته که این دریاچه هر دو انشعاب بزرگ خود را از دست داده و به باتلاق نیزاری بدل گشته باشد. از اینکه زمانی سیر دریا به آمودریا متصل گردید، آثار آن هم اکنون نیز مشهود است.^۴

از این قرار، در دورانی این رودخانه دوباره در مسیر پیشین خود جریان یافت. خبری که تا هم اکنون از این واقعه موجود است، فقط خبر ابوالغازی می باشد که تاریخ این واقعه را مربوط به سال ۱۵۷۵ م. دانسته و در ضمن افزوده است که بدین سبب، حوالی اورگنج خالی از سکنه گشت. دخویه^۵ در حکایت ابوالغازی به چند بی دقتی و نقیض گویی اشاره نموده و بر همین اساس صحت گفتار او را رد کرده است. لیکن در تائید گفتار ابوالغازی ما می توانیم از میان نویسندگان خیلی قدیمی شواهدی بیاوریم. در تاریخ مجهول المؤلف حکومتهای شرقی^۶ که در سال ۹۹ هـ / ۱۵۸۲ م. به زبان ترکی برای سلطان مراد سوم (۱۵۹۵ - ۱۵۷۴ م) تدوین یافته بود، درباره خوارزم گفته شده

1. Lerch, *Khiva oder Kharezin*. 2. Roesler, *Die Aralseefragä*, S. 245 sq.

3. Muechison, *Address*, P. 214.

۴. کاستکو، کشور ترکستان، ج ۱، ص ۱۹۹.

5. Le Goege, *Das alte Bett des Oxus*, S. 52. sq.

۶. تنها کتاب خطی آشنای ما کتاب MS. or. 917 است که در کتابخانه لیدن موجود است. عنوان کامل این کتاب چنین است: «کتاب تواریخ پادشاهان ولایت هند و ختای ختن و کشمیر و ولایت عجم و کاشغر و قلماق و چین و ماچین و فولقاس و سایر پادشاهان پیشین.»

است:

«حق تعالی انلره^۲ بر خشم اتدی جیحون صویی اورکنج شهریکه
خوارزمک تختی در انوک یانندن کچردی شمدی قیقدی شهردن نیجه
کونلک ایراقدن اقراولدی»

«حق تعالی به خاطر خشمی که بر آنان (ساکنان خوارزم) گرفت، مسیر رودخانه جیحون را از شهر اورگنج، پایتخت خوارزم، برگرداند. هم اکنون مسیر این رودخانه تغییر یافته است و در فاصله چندین روز راه از شهر جریان دارد.»

به عقیده ما، اخبار مذکور نه تنها پاسخ قطعی برای مسئله مربوط به مسیر پیشین آمو دریا نبوده، بلکه نشان داده‌اند که تک نگاری دخویه نمی تواند کلام نهایی پیرامون مسئله‌ای باشد که به همین خاطر نیز هنوز بررسیها درباره آن ادامه دارد.^۳

در صفحات قبل ما به سخنان حافظ ابرو اشاره نمودیم. از سخنان او چنین استنباط می شود که حتی قسمت کیهان شناسی کتاب او، تنها سه سال بعد از زمانی نوشته شد که او بنا به دستور شاهرخ اقدام به این کار نموده بود. دو سال بعد از آن (۸۲۲ هـ ق / ۱۴۱۹ م) جلد اول اثر او که قسمت آخرش را به کرمان اختصاص داده بود، خانمه یافت. دکتر ریو، فصل مربوط به خراسان را متعلق به جلد اول می داند، ولیکن به طوری که از گفتار خود حافظ ابرو پیداست،^۴ این فصل آغاز جلد دوم بوده است. شرح تاریخ خراسان

۱. در صفحه ۵۴.

۲. در cod «انلره».

۳. و. بارتولد. بارها به مسئله مربوط به مسیر سفلی آمودریا در دوران تاریخی پرداخته است (ر. ک. به اثر او: پیرامون مسئله مربوط به ریزش آمودریا، اطلاعاتی پیرامون دریای آرال، آسیابری و غیره). مجموع تحقیقات سالهای ۱۹۵۴-۱۹۵۰ به طور کلی به یکی از نتایج مهم بارتولد که توسط او بر اساس مطالعات منابع کتبی مربوط حاصل گشته بود، رسیدند. بارتولد به این نتیجه رسیده بود که آب آمودریا از طریق ساری قمیش راهی به سوی اوزبوی داشته است که در حقیقت این مسیر دریا بسیار کوتاه بوده است، نه اینکه از سده سیزدهم تا سده پانزدهم اینچنین بوده باشد، بلکه برای مدتی چند دهه از اواخر سده چهاردهم تا آغاز سده پانزدهم اینگونه بوده است.

۴. در نسخه خطی کتابخانه عمومی دورن، ۲۹، ص ۳۲۲۸ در فصل مربوط به خراسان نوشته شده است:



بسیار مفصل و جالب است. در نسخه خطی پترزبورگ، این جلد به حکایت مرگ سعدوقاص ختم می شود. خبر مربوط به این واقعه را تاریخ ربیع الاول سال ۸۲۱ (آوریل - مه سال ۱۴۱۸) نوشته است. در نسخه خطی لندن، تاریخ این واقعه در ماه صفر سال ۸۲۳ (فوریه - مارس سال ۱۴۲۰م) ذکر شده است. بعد از آن، اعلامیه افتتاحیه الغ بیگ به ساکنان سمرقند پیرامون پیروزی پدرش بر میرزا اسکندر در اصفهان (۸۱۷ هـ ق / ۱۵ - ۱۴۱۴م) نوشته شده است. در فصل مربوط به خراسان، همچنانکه باز هم ريو بدان اشاره کرده است، اغلب استنادها به فصل مربوط به فصل ماوراءالنهر است. به گمانم، این کتاب باید در همین فصل به پایان رسیده باشد، زیرا در هیچ یک از نسخه های خطی پترزبورگ و لندن این فصل وجود ندارد. قسمت جغرافیایی این فصل که تاکنون پیدا نبوده، در نسخه خطی کتابخانه بودلیان آکسفورد (فریزر، ص ۱۵۵) موجود است. اته موفق به یافتن آن نشده بود.^۱ ما بر این قسمت بسیار جالب در نسخه خطی مزبور بیشتر تأمل کردیم.

در چاپ آخر این کتاب، عنوان «انتخاب التواریخ» نوشته شده که در متن نیامده است، و احتمالاً، این عنوان به نوعی به فکر خواننده ای رسیده است. این نسخه خطی، از حکایت مربوط به مرگ ایلخان هلاکو آغاز شده، و سپس تاریخ خراسان را ادامه داده است (نه همچون اته، تاریخ مغولان را به طور کامل). ما این قسمت را با متن نسخه خطی پترزبورگ مقایسه نمودیم و در نهایت به همان نتیجه ای رسیدیم که قبلاً بر اساس اطلاعات موجود در فهرست ريو پیرامون نسخ خطی لندن، رسیده بودیم. نسخه خطی آکسفورد درست همان مطالبی را دارد که در نسخه های خطی لندن پترزبورگ موجود است.

«در مجلد اول در فصل حکام فارس ذکر مخالفت امیرزاده باقر با امیرزاده ابراهیم سلطان و قضایی که در آن ممالک واقع شد تقدیم یافته است». در فهرست (ص ص ۱۳-۱۱)، فصل پیرامون کرمان را مربوط به جلد اول دانسته است.

1. Sachau - Ethè, *Catalogue*, P.86, <No 149>.

بعد از اعلامیه فتحنامه الغ بیگ، قسمت مربوط به ماوراءالنهر، بدون فهرست، آغاز شده است. اولین سخنان او بدین قرار است:

«آن مقدار از معموره عرض که باسم ماوراءالنهر خوانند اکثر آن در اقلیم پنجم افتاده است از اقالیم سبعة و مبدأ آن ممالک از جانب مغرب جاییست که طول آن از جزایر خالدات نودوپنج درجه بود که طول خوارزم است تا بکاشغر و ختن که طول آن صدو هفت درجه است دوازده درجه - و در بعضی نسخ که طول بلاد از ساحل نبشته اند ده درجه ازین کمتر است چنانکه مبدأ از هشتادو پنج باشد تا نودو هفت.»

مؤلف به حاصلخیزی این کشور و برشمردن بهترین شهرهای آن همچون (بخارا، سمرقند، ترمذ، خجند) و سپس به تعیین عرض جغرافیایی محل پرداخته است:

«در عرض از آمویه و جیحون که آخر اقلیم چهارم و مبدأ اقلیم پنجم است تا بچاچ و فرغانه که آخر پنجم است و کاشغر و المالیغ که ابتدای ششم است از سی و نه درجه تا چهل و چهار درجه^۱ که پنج درجه بود.»

مرزهای ماوراءالنهر به طریق زیر تعیین شده اند:

«حد شرقی ماوراءالنهر آن طرف که مایل بشمال است بلاد کاشغر و ختن تا حدود مغولستان و بعد از آن زمین ایغور - اما حدود آن طرف از غربی که متصل بشمال است دشت قبچاق و دیار اوزبک و ترکستان است اما شمالی ماوراءالنهر اقلیم ششم می شود المالیغ و بلاساغون و آن مجموع بلاد ترکست.»

سپس به توصیف (عجایب) کشور، رودخانه ها، فنون صنایع استخراجی و پرداختکاری (ص ص ۱۶۷ - ۱۶۶) پرداخته است. تقریباً تمام این موارد جزء به جزء از جغرافی

۱. این اعداد و ارقام مطابق آمار علم نجوم همان زمان می باشند. مقایسه شود با:



نگاران سده دهم اقتباس شده است. خبر مربوط به نوعی پارچه که از پشم شتر تهیه می شد و تنها در ماوراءالنهر قادر به تهیه و بافت آن بودند و سپس از آنجا به سراسر کشور حمل می کردند، تا حدودی توجه را بخود جلب می نماید.^۱ احتمالاً این پارچه همانند پارچه‌ای بوده که نسوی، مورخ سده سیزدهم، راجع به آن سخن گفته است.^۲ سپس به تمجید حکمران ماوراءالنهر، الغ بیگ، پرداخته است. در همین جا گفته شده که فصل مربوط به ماوراءالنهر در سال ۸۲۳ هـ ق / ۱۴۲۰ م. نوشته شده است. بعد از این، باید به دنبال نقشه ماوراءالنهر گشت، زیرا جای آن در این نسخه خطی ما خالی مانده است.

در واقع، حافظ ابرو، قبل از هر چیز، از میان بعضی از شهرهای ماوراءالنهر به تشریح سمرقند پرداخته است. بنابه گفته او، پایه گذار این شهر را برخی کیکاووس، برخی دیگر اسکندر کبیر و سایرین سَمِرْ پادشاه یمن دانسته‌اند. بعد از داستانهای اساطیری پیرامون سمر، خبری درباره کتیبه قدیمی روی دروازه‌های سمرقند از روی جغرافیای اصطخری آمده است. بعد از این، سخن درباره سامانیان است که پایتخت خود را به بخارا منتقل کرده بودند، و اینکه در زمان قراخانیان ارزش و اهمیت پیشین سمرقند به آن برگردانده شد:

«طمغاج خان^۳ و محمدخان^۴ از خانان ترکستان که با سلجوقیان وصلت کردند تخت گاه ایشان سمرقند بود و هم چنین عثمان خان که داماد محمد خوارزمشاه شد و جغتای خان^۵ و فرزندان شهر نشین نبودند به بیلاق و قشلاق ماوراءالنهر و ترکستان می بودند.»

۱. در صفحه ۱۶۷: در آن بلاد جامه اورنک سازند از پشم شتر که در مجموع دنیا هیچ جایی چنان نتوانند ساخت و به مجموع اقالیم از این جا برند. ۲. سیرت جلال الدین، ج ۱، ص ۳۳، ج ۲، ص ۵۷. ۳. در cod: «طمعاج»؛ یعنی طمعاج خان ابراهیم بن نصر «کبیر» متوفی به سال ۴۶۰ هـ ق / ۶۸-۶۷ م. ر.ک. به: ابن اثیر، به کوشش تورنبرگ، ج ۹، ص ص ۲۱۲-۲۱۱. ۴. یعنی ارسلان خان محمد بن سلیمان، درباره ابنیه او در بخارا ر.ک. به: نرشخی، انتشارات شفر، ص ص ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۳۳، ۵۱، ۴۹. ۵. در cod: از حرف «و» شروع شده است.

بعد از این، او به توصیف شهر خود پرداخته:

«بناهای سمرقند همه از گل و چوب باشد و در سمرقند وقت زلزله شود
فامًا زلزلةً عظیم کم باشد و بدان سبب دیوارها از چوب سازند و روی
آن بگل بیندایند - آب روان در محلات و بازارها و کویها و اکثر سرایها
باشد و سرایها بزرگ بی حوض و درخت نبود بهر طرف که روی و بدین
سبب جنة الدنيا لقب یافته - و چون برج سلطان مطلع شعری و آرامگاه
ماه^۱ گشته هر گوشه از بساتین او از خلد نموداری و هر طرف از
میادین^۲ او از فردوس یادگاری - شهر سمرقند در زمان مقدم حصار
بعظمت داشته است چند بار و در روی یکدیگر کشیده و خندقی عمیقی
چنانک آثار آن هنوز ظاهر است و آنرا بالا حصار خوانند در زمان
انقلاب چنگیزخان خراب شد و کیفیت خرابی آن در فصل تاریخ شرح
داده آید انشاء... وحده در ایامی که نوبت سلطنت بحضرت امیر بزرگ
صاحب قران رسید در شهر سنه ۷۷۳ این شهر بند که حالا هست بنیاد
نهاد و باندک مدتی باتمام رسانید^۳ و هم در آن سال قلعه ارگ^۴ را
عمارت کرد و بعد از آن هر روز معمورئ بلاد ماوراءالنهر بتخصیص
سمرقند زیادت شد از جمله عمارات آن حضرت مسجد جامعی^۵ که در
نفس سمرقند بنا نموده است در مجموع ربع مسکون عمارتی چنان
نشان نمی دهند بناء آن بسنگ خاره استحکام داده و محراب آن از آهن
فولاد باشکال غریب و نقوش عجیب و لطایف کتابت و دقایق صنعت

۱. یعنی در ماه ژوئن. ۲. در cod: منادین.

۳. در کتاب عبدالله نامه (شرفنامه شاهی) حافظ تنیش، نسخه خطی موزه آذربایجان، ۵۷۴ ص ص ۲۳۱-۲۳۰ قسمتی از توصیف سمرقند تا همین جا تقریباً کلمه به کلمه تکرار شده بود.

۴. شرف الدین یزدی، ترجمه: M. Petis dela croix, I, P.208.

۵. همان III، ص ۱۷۸ به بعد. ظاهراً سخن درباره مسجد بی بی خانم است.



ترتیب کرده و چهار منار بر چهار رکن آن سر بعیوق^۱ کشیده و چهار صد استون سنگ رخام هر یک ده گز یکپاره^۲ از مواضع بعید بدانجا نقل کرده و صحن و سقف آن مجموع از سنگ بکمال صنعت چنان با یکدیگر ترتیب کرده‌اند که تا انقراض عالم از تعاقب شهور و اعوام نقوش آن از اختلال و بنای آن از اندراس مصون و محروس ماند- دیگر عمارات عالی متصل شهر چند باغ بعظمت در هر باغی کوشک پادشاهانه ساخته بدین تفصیل باغ شمال، باغ دلکشا، باغ چنار، باغ بهشت، باغ بلدی، باغ امیرزاده شاهرخ، باغ زاغان، باغ بلند، باغ امیرزاده الغیبگ، باغ میدان.^۳

دیگر مدارس و خوانق و ادارات و معایش و اقطاعات مقرر فرموده که در آن شهر متبرک بارباب استعداد و اصحاب استحقاق میرسد و بر مقتضی الناس علی دین ملوکهم امرا وارکان دولت و آقایان و فرزندان هریک ابنیه علیّه از مدارس و مساجد و خانقاهات در آن دیار بموافق آن حضرت برافراشته‌اند و ضیاع و عقار معمور بران وقف کرده علما و زهاد و عباد را اسباب وجه معاش مرتب ساخته.^۴ و بیشتر مجموع بناها سمرقند از گل و چوب بود بایام این دولت بسیار عمارات از خشت پخته شده است و در مجموع بلاد ماوراءالنهر دارالضرب بغیر

۱. ستاره‌ای است کوچک، روشن و سرخ رنگ.

2. cod. S.P.

۳. پیرامون پنج باغ اول و باغ دهم در کتاب با برنامه، به کوشش ایل مینسکی، ص ص ۵۸-۵۷، ترجمه لیدن ارسکین، Leiden - Erskin، ص ص ۵۲-۵۰ صحبت شده است. درباره ساختمان باغ اول ر.ک. به: شرف الدین یزدی، ترجمه M.Petis dela Croix، ج II، P. 4082، درباره ساختمان باغ دوم، ر.ک. به: شرف الدین یزدی، ترجمه M.Petis dela Criox، ص ۴۲۳.

۴. تقریباً در کتاب عبدالله نامه با همین کلمات درباره بخارا نیز صحبت شده است (نسخه خطی موزه آذربایجان، ۵۴۷ age، ص ۱۰۱).



سمرقند نیست و در حوالی سمرقند از هر طرف که روند یکماهه و دوماهه هیچ موضع چنان نمانده است که مسافران را شب در صحرا نزول باید کرد و اگر قریب هزار سوار باشند مجموع را پناه و آب در فصول اربعه معدّ و مهیاست اما توابع سمرقند آنچه تعلق بشهر دارد پنج جویبار است و هفتاد و دو قریه* جویبار بازار* جویبار مزداخین* جویبار آب^۱ رحمت* جویبار قرند* جویبار.^۲

ذکر تومانات سمرقند شاوودار بر جنوبی سمرقند است هوای درست دارد و مردم آنجا بقوت و تندرست باشند و درازی آن ناحیت ده فرسنگ بود و مردم آنجا ستوردار^۳ باشند.

اوراتیپه اشتیخ^۴ مقالا نوررا نیز داخل اشتیخن میدارند یارکت^۵ اب آن تومان اکثر از چشمها باشد و در غله بمن^۶ کارند و بنسبت مواضع ماوراءالنهر این تومان چراخور^۷ کم دارد.

یار بیلاق و متفرقه^۸ و ذق^۹ و شیراز در مقابله یک تومان است انهار جدید که حضرت امیر بزرگ صاحب قران بیرون آورده یک تومان است صغد شهرت صغد سمرقند در نزهت و لطافت زیادت از آنست که بشرح احتیاج افتد - از بخارا تا سمرقند هشت روزه راه از دو طرف رود همه باغ و زراعه و آبادانی است و مرغزارهای تره و میوه‌های آن

۱. با آب سیاه (قره سو). ۲. اسم آن در کتاب خطی از قلم افتاده است.

۳. در. cod: ستودار.

۴. نزدیکی اشتیخ (در شمال غربی سمرقند واقع شده است) به اوراتوب بسیار زیاد است و احتمالاً باید علت آن را به حساب تحریف متن گذاشت.

۵. شاخه یارکت در انتهای شمال شرقی منطقه سمرقند قرار داشت؛ ر.ک.به: اصطخری، ص ۳۲۲. امکان دارد که باید آن را بارکت خواند (این شهر در چهار فرسخی شمال شرقی سمرقند واقع شده است، ر.ک.به: اصطخری، ص ۳۴۲).

۶. Sic cod: در غله و سمن.

۸. Sic cod.

۷. در. cod: جزاخور.

۹. در کتاب cod: «ذق».



موضع از دیگر جایها بهتر است و در جمله سرایها و مسکنه‌ها
ایشان آب روان باشد مردم آنجا بمهمان داری و جوانمردی شهرت
دارند.»

در تائید مورد آخر، مؤلف حکایتی را از اصطخری^۱ اقتباس کرده است. در این
حکایت آمده است که درب آن خانه را به مدت ۱۰۰ سال باز گذاشته بودند. در ضمن
مؤلف جملات زیر را نیز به آن افزوده است: «به طوری که در این داستان نوشته شده، از
آن زمان ۴۵۰ سال گذشته است. وضعیت و موقعیت محل‌های مختلف از آن زمان تا
کنون کاملاً تغییر یافته است.»^۲

توصیف بخارا خیلی کوتاه‌تر است. ترجیحاً بخارای سامانیان توصیف شده است.
مؤلف درباره شهر زمان خود گفته است: «اگر چه هم اکنون، در قیاس با گذشته یک دهم
آنهم باقی نمانده است، ولی در قیاس با دیگر شهرهای مشهور بخارا از جهت
حاصلخیزی و ترقی روزافزون، می‌توان آن را باغ بهشت نامید»^۳ درباره مسیر آب
کوهک (زرافشان) نوشته است که جریان سفلی آن در زمان سیل تا آمودریا
می‌رسید.^۴ بعد از آن به توصیف حوالی بخارا و دیگر شهرهای مهم ماوراءالنهر به قرار
زیر پرداخته است:

«میوه بخارا بهتر از میوه‌ها باشد و فراوان باشد بتخصیص آلودی
بخارا همه روی زمین برند و دوشاب که در بخارا سازند از غسل فرق
نتوان کرد و بتمام دشت مال بسیار باشد و هیزم بخارا اکثر از باغات

۱. اصطخری، ص ۲۸۹.

۲. از آن تاریخ که این حکایت نبشته است چهارصد و پنجاه سال باشد و احوال و اوضاع مواضع تغییر تمام یافته است.

۳. با وجودی که این زمان نسبت زمان سالف عشر مهشاری (Sic Cod) نمانده. بنسبت دیگر مشاهیر (مشاهر Cod) بلاد از خصب و راحت فردوس عدنش توان خواند.

۴. در صفحه ۱۷۱: مصب آن گاهی که به قوت باشد تا به جیحون رسد. از آن تاریخ که این حکایت نبشته است چهارصد و پنجاه سال باشد و احوال و اوضاع مواضع تغییر تمام یافته است.



بود و از بیرون چوب کزونی آرند جهت سوختن و نزدیک^۱ بخارا کوهیست که متصل است کوهی که از میان سمرقند و کش بیرون میروند و بناحیت اسروشنه باز گردد در حد فرغانه و اطراف آن پیوندند - در خواص بخارا آورده‌اند که مردم بهیچ موضع غریب دوست تر نباشد زوش دهیست از دیهه‌های بخارا و چون بدانجا نسبت^۲ کنند کس را زوشنی^۳ گویند طواویس شهری بوده است از توابع بخارا و حالا خرابست کرمینه - شهری کوچک بوده است و حالا قصبه ایست دبوسیه شهری کوچک است میان بخارا و سمرقند و حالا از توابع سمرقند است و قلعه دارد و گویند که سلطان جلال‌الدین آن قلعه ساخته و از دبوسیه تا کشانه پنج فرسنگ است کش^۴ و آنرا شهر سبز نیز خوانند - عرضه کش سوی قری و توابع سه فرسنگ در سه فرسنگ باشد موضعی حصین است و کوه نزدیک دارد و در آن کوه سنگ نمک باشد شفاف و بعضی رنگین نیز و از آن چیزها تراشند و نمک آن شهر است و آبها فراوان دارد چنانچه در سرایها تمامت عوام و بساتین همیشه آب جاریست و آب قرشی از فضلۀ آب ایشان است و انواع میوها بسیار باشد و بیشتر از میوها آن حدود برسد و گرمسیر ماوراءالنهر است و گاه‌گاه در آن شهر خشکی و وبا باشد بتخصیص با غرب و شهربندی قدیم داشته است اما خراب شده بود حضرت امیر صاحب قران در شهر سنه ۷۸۰ شهربند آنرا بنیاد نهاد و در همان سال باتمام رسانید^۵ و بعد از سه سال که شهر هراة را مسخر گردانید

۱. در. cod. add. «کوهی».

۲. در. cod. «نصت».

۳. در. cod. : «روشنی».

۴. احتمالاً درباره عرض این شهر اغراق گویی شده است.

۵. مقایسه شود با شرف الدین یزدی، ترجمه، M. Petis dela Croix (ص ۳۰۷)، ابنه آنجا به سالهای ۷۸۱



شهریوند هراة را خراب کرد و دروازه‌ها آنرا که روی آن از آهن بود
بماوراءالنهر نقل کرده بر دروازه‌ها شهر کش نشانده‌اند^۱ و در ایام
دولت صاحب قرانی بغایت معموری رسید و عمارتهای سنگین در
آنجا فرمود از جمله دارالسیادت عمارت عالیست ضیاع و عقار آبادان و
مستغلات معمور بر آن وقف فرموده و سرای عالی بجهت خاصه آن
حضرت بساختند که باقی سرای موسوم است عمارتی سنگین است و
ایوان آن از چند فرسنگ پیدا باشد دیگر از مدارس و خوانق و رابطه و
حیاض بعضی خاصه آن حضرت و بعضی امرا و ارکان دولت در شهر
و نواحی آن ساخته‌اند و از توابع شهر کش است نخشب و آنرا نیز
نسف خوانند و حالا بقرشی مشهور است شهرکی قدیم است در
هامونی واقع شده - واز آنجا تا کوه دو مرحله بود از طرف کش و از
طرف دیگر تا جیحون بیابانست و آب آن ناحیت از فسله آب کش است
و از آن آب رودی در میان شهر می‌رود و روستای نخشب همه بر آن
آبست - و در ولایت نخشب غیر از این رود نیست و آن نیز در تابستان
گاه باشد که خشک شود و آب نماند و بعضی از بوستانها را بچاه آب
دهند و آسیاهای ایشان کشکاس^۲ باشد که بچهار پای آرد کنند و میوه
و نعمت در آن نواحی فراوان و ارزان باشد و حصاری مختصر دارد و
مسجد جامع در اندرون حصار است و قبر پادشاه کبک^۳ آنجا است و
عمارتهای ایشان از کلست مکر مسجد جامع و قبور سلاطین که با جز و

هق / ۸۰-۱۳۷۹م. مربوط می‌شوند؛ در همان منبع درباره بنای آق سرای صحبت شده است.

۱. همان، ۳۲۷. ۲. در COD: «کشکاش» (معنی معلوم نشده است).

۳. چغتای خان که در آغاز سده چهاردهم (سالهای ۱۳۲۶ - ۱۳۱۸) حکمرانی کرد؛ درباره آن ر.ک.به:

ابن بطوطه، ج ۳، ص ۳۳-۳۱، مجموعه آثار، بارتولد، چاپ دوم، ص ۳۳-۳۲.



کاشیست و علماء مشهور از آنجاخاسته‌اند^۱ چون امام نجم الدین عمرنسفی و غیر هم بزبان ترکی قصر پادشاه را قرشی خوانند کیک^۲ پادشاه آنجا کوشکی بنیاد نهاد و بدان نام مشهور شد ترمذ^۳ شهریست برکنار جیحون قهندزی دارد و شارستان و بضی نیز داشته است و بازار و مسجد جمعه در شارستان است و بناهای ایشان از گل بود - و آب زراعت ایشان از رود چغانیان بود - و دربنای ترمذ چنین گویند که بانی آن ذوالقرنین بوده است و سگان آنجا بتجارت نیز مشغول باشند.

برداغوی^۴

«برداغوی بر کنار جیحون متصل ترمذ موضعی است بعضی گویند بناء آن پیش از ترمذ بوده است بمدتها مدید و بعضی گویند آنرا نیز اسکندر عمارت کرده و این برداغوی لفظ یونانی است که هم در زمان اسکندر این نام بر آن نهاده‌اند بمعنی^۵ مهمان خانه و در قدیم کلانتر کشتی بانان که معبر جیحون بعهدۀ ایشان بودی در این برداغوی می بوده‌اند و گذرگاه سلاطین که از این آب میگذشته آن بوده و پادشاهان قدیم اهالی آن موضع را بجهت محافظت گذر آب رعایت می نموده‌اند و ایشان را ترخان می داشته‌اند بدان سبب در آنجا خلق بسیار و

۱. در. cod: خواسته.

۲. در. cod: از کلمه «کیک» شروع شده است.

۳. به طوری که از آوانویسی چینی داما (مقایسه شود با هیون تسنگ، ج ۱، ص ۲۴) Hiouen-Thsang ترجمه س. ژولین S. Julien و از سخنان سمعانی (سده دوازدهم)، نسخه خطی موزه آذربایجان ۵۴۳، ص ۷۴ پیدا است: «التمد اول علی لسان تلك البلدة و كنت اقامت بها اثني عشر يوما فتح التاء و كسر الميم»: تلفظ واقعی کلمه ترمذ است. مقایسه شود با یاقوت، معجم، ج ۱، ص ۸۴۳.

4. Separatim in cod.

۵. در. cod: «بعضی».



خواجهگان با دستگاه می بوده‌اند و هر مسافر که بدانجا رسیدی خدمت نیک کردند که قوم آنجا بجوانمردی مشهور شدند بحدی که راه گذری که بدانجا بگذشتی البته میان مردم برداغوی نزاع افتادی که هر کس تعصب آن کردند که او را بخانه خود فرود آورند و میان اهالی ترمذ و اهالی برداغوی اکثر اوقات نزاع بودی و در حوائی برداغوی چنگل بسیار باشد و درین چنگل شیر بود و گذرگاهی دیگر هست هم در آن نزدیک کالف نام و این کالف را از حساب خراسان گیرند بجهت آنکه عمارت ایشان ازین طرف آبست و حالا نیز آنجا گذری هست و آن را گذر کالف خوانند و در بعضی نیشته‌اند که اسکندر بموضع کالف گنجی دفن کرده است و انوشیروان سعی بسیار نمود که آن گنج را بردارد نتوانست والله اعلم خجند متصل فرغانه است و در عمل مفرد است مقداری فرسنگ عرضة ناحیت آن باشد شهر طولانی است برکنار رود سیحون^۱ نهاده در زمینی هامون واقع شده مقدار یک فرسنگ (ص ۱۷۳) طول آن شهر باشد باغ و بوستان بسیار دارد و میوه‌های خوب بتخصیص بادام و انار و امرود بی نظیر دارد که آنرا ناشباتی خوانند و مردم خجند با مَرّوَة و جمال باشند و کشتی از اسروشنه و فرغانه و دیگر مواضع برآب سیحون بدانجا رود و آن آب را آب خجند نیز خوانند - و در قدیم قلعه در نصیبی داشته است اما خراب شده بود و هواعلم».

قسمت جغرافیایی فصل در همین جا به پایان رسیده است. بعد از آن، به طوری که پیداست، و در ضمن از سخنان صفحات قبل مؤلف برمی آید، باید مبحث تاریخی کشور دنبال شده باشد. متأسفانه در نسخه خطی ما، این قسمت وجود ندارد. می توان

امید آن را داشت که در آسیای مرکزی کتابی خطی پیدا شود که فصل مربوط به ماوراءالنهر را داشته باشد. به طوری که از برخی قسمتهای کتاب عبدالله نامه (اواخر سده شانزدهم) پیداست، مسلماً، مؤلف این کتاب باید نسخه خطی نظیر آن را می داشت.

در بالا اشاره نمودیم که در نسخه خطی اثر جغرافیایی حافظ ابرو، پیشگفتار و فهرست مندرجات مربوط به مباحث تاریخی آن نیز وجود دارد. از پیشگفتار این کتاب پی می بریم که مؤلف در سال ۸۲۰ هـ ق / ۱۸ - ۱۴۱۷ م. یعنی سالها قبل از به پایان رسیدن اثر جغرافیایی خود، دستوری از شاهرخ دریافت داشته مبنی بر این که مجموعه ای در زمینه تاریخ جهان و اکثر ابر اساس آثار طبری (ترجمه فارسی)، جامع التواریخ، رشیدالدین و ظفرنامه نظام الدین شامی^۱ تدوین نماید. تاریخ پادشاهی شاهرخ در همین اثر آخری نوشته شده است. به نظر ریو، این اثر اولین انتشار رویداد نامه مشهور (زبدة التواریخ)^۲ بود. در هر صورت تا به امروز از این کتاب چیزی غیر از پیشگفتار و فهرست آن باقی نمانده است.^۳ پیشگفتار آن تقریباً بدون تغییر^۴ و گویا بعد از اتمام اثر جغرافیایی مؤلف بنا به دستور شاهرخ و پسرش بایسنقر در رویدادنامه ای که مؤلف برای

۱. مقایسه شود با: Rieu, Pers. Mss, ج ۱، ص ص ۱۷۰، ۱۷۲، ۴۲۳.

۲. به طوری که فلیکس تایور گفته است، متن زبدة التواریخ بسیار زیاد به اضافات تاریخی پیوست اثر جغرافیایی حافظ ابرو نزدیک است، تا به اضافاتی که او در مجموعه تاریخ جهان خود با عنوان (مجموعه) انجام داده است. ر.ک. به: حافظ ابرو، مجموعه، اقتباس از چاپ تایور، ص یازدهم.

۳. در حال حاضر حداقل پنج نسخه از این مجموعه حافظ ابرو پیدا شده است. مضمون این اثر رو نویسی شده و همچنین فهرست قسمتهایی که توسط خود مورخ نوشته شده است جزء به جزء در اثر زیر آمده است:

C.A.Story, *Persian Literature*, Vol. I, Section II, fasc.1, PP.87.88; Pt.2,P.1235.

همان نویسنده ر.ک. به: پیرامون نسخه ها و تیراژهای ضمائم حافظ ابرو، همچنین حافظ ابرو، مجموعه، اقتباس از چاپ تایور، ص ص ۱۰-۹.

۴. مدح شاهرخ در نسخه خطی کتابخانه عمومی دورن، ۲۹۰، ص ۲۵، کلمه به کلمه شبیه همان مواردی است که در کتاب روزن (*Les manuscrits Persans*) ص ص ۵۸-۵۷ آمده است. ضمناً سه فصل مربوط به تاریخ این دو کتاب شبیه هم می باشد؛ مقایسه شود با همین کتاب روزن، ص ۷۱.



تألیف آن در سال ۸۲۶ هـ ق / ۱۴۲۳ م. اقدام نموده بود، گنجانده شده است. شمار منابع مورد استفاده او برای این کار، بسیار زیاد بوده، به طوری که در بین آنها کتابهایی وجود داشته که هم اکنون منسوخ شده به حساب می آیند، به عنوان مثال کتاب سلجوقنامه ظهیرالدین نیشابوری^۱ که حاجی خلیفه از آن نام برده است. فهرست کامل این کتاب در نسخه خطی کتابخانه عمومی دورن تحت شماره ۲۲۶۸ که بعد از سال ۸۲۸ هـ ق / ۱۴۲۴ - ۲۵ م. نوشته شده با ماجرای آخرین لشکرکشی الغ بیگ به مغولستان پایان می پذیرد. مطابق این فهرست، به طور دقیق تری طرح^۲ این اثر در چهار جلد آمده است. در جلد اول - تاریخ قبل از اسلام، در جلد دوم - تاریخ زندگی پیامبر (ص) و خلفا، در جلد سوم - تاریخ دودمانهای شرق اسلامی و مغولان تا قبل از تیمور، جلد چهارم - شامل دو قسمت است: در قسمت اول آن وقایع عصر تیمور، و قسمت دوم - عهد شاهرخ به شرح آمده است. در ضمن، فهرست مندرجات مبسوط قسمت دوم نیز آمده است.^۳

بر اساس فهرستهای کتابخانه‌های اروپا^۴ احتمالاً فقط دو قسمت اول این اثر حافظ ابرو حفظ شده باشد، که آنهم بنابر نظریه منصفانه و.ر. دورن^۵ در قیاس با قسمت‌های منسوخ

۱. این اثر در سال ۹۵۳ به چاپ رسید. ر.ک. به: ظهیرالدین نیشابوری، به کوشش افشار رضائی، مقابسه شود با ارزشیابی این اثر در مقاله: K. Kuun, *The Historiography*, PP. 73-76.
همچنین: C.A. Story, *Persian Literature*, Vol. I, Section II, fasc. 1, PP. 87, 88; Pt. 2, P. 1235.
همان نویسنده ر.ک. به: پیرامون نسخه‌ها و تیراژهای ضامم حافظ ابرو، همچنین حافظ ابرو، مجموعه، اقتباس از چاپ تایور، ص ص ۹-۱۰.

2. Rosen, *les Manuscrits persans*, P. 53.

۳. در آن از دودمانها و مواردی نام برده شده است که تاریخشان عنوان خبری داشت، ولی فصلهایی که در اینجا آمده‌اند، با عناوین داخل متن مطابقت نمی‌کنند.

۴. تمام این اثر بزرگ به نام مجمع التواریخ نامیده شده است. جز از آن، جلد چهارم (ربع چهارم) است که دارای نام مخصوص زبده التواریخ بایستقری می‌باشد. در قسمت اول این جلد، مقاله مخصوص فلیکس توئر آورده شده است (*Analyse des matieres*). در ضمن ر.ک. به:

C.A. Story, *Persian Literature*, Vol. I, Section II, fasc. 1, PP. 88-89; Pt. 2, P. 1235.

۵. در آن، از دودمانها و مواردی نام برده شده است که تاریخشان عنوان خبری داشت، ولی فصلهایی که در اینجا آمده‌اند، با عناوین داخل متن مطابقت نمی‌کنند.

۶. تمام این اثر بزرگ به نام مجمع التواریخ نامیده شده است. جز از آن، جلد چهارم (ربع چهارم) است که

شده از جذابیت کمتری برخوردار است، ولی فاقد ارزش نیز نمی باشد، زیرا مؤلف از منابع دوران خود با صداقت فوق العاده و به طور کامل استفاده کرده است. مؤلف ضمن درک جزئیات دیدگاه و روش کار رشیدالدین، به خاطر کامل نمودن اثر خویش، بخصوص در قسمت اول، بیش از حد انتظار زحمت کشیده است. همچنانکه روزن نوشته است، این قسمت در نسخه تاریخ عمومی رشیدالدین که بنا به دستور شاهرخ و به سرپرستی حافظ ابرو تدوین یافته، گنجانده شده است. در کتابخانه های پترزبورگ چهار نسخه خطی از این مجموعه^۱ وجود دارد که قبلاً به جای نسخه های زبده التواریخ تلقی می شدند.

ولیکن، اهمیت ماخذ (منبع) اول را فقط جلد چهارم می توانست داشته باشد که به نسخه های آن تاکنون در هیچ جایی اشاره نشده است. ما حدس می زنیم که قسمت دوم این جلد در نسخه خطی بودلیان (الیوت، ۴۲۲)، که وصف آن به طور مختصر در فهرست آه آمده، وجود داشته باشد.^۲

به طوری که از این توصیف پیداست باید مؤلف این نسخه خطی با شاهرخ همعصر بوده باشد، زیرا مدام جمله زیر به دنبال نام این سلطان آمده است: «خلد الله ملکه و

دارای نام مخصوص زبده التواریخ بایسنقری می باشد. در قسمت اول این جلد، مقاله مخصوص فلیکس تایور آورده شده (*Analyse des matieres*) است. در ضمن ر.ک. به:

C.A. Storey, *Persian Literature*, Vol.I, Section II, fasc.1, PP.88-89; Pt.2, P.1235.

۱. نسخه خطی کتابخانه عمومی، ۱۲،۳،۷ و ۱۳،۳،۷ نسخه خطی موزه آذربایجان، B566، نسخه خطی بخش آموزشی وزارت امور خارجه بشماره ۲۷۳، درباره دو نسخه آخر ر.ک. به: نسخ خطی فارسی و تاجیکی انستیتوی خلق آسیا، شماره های ۳۸۲۱-۳۸۲۲، همچنین روزن:

Les manuscrits Persans, PP. 52,111, No 7.

و.گک. تیزن هائوزن به خاطر تصحیح مختصر زبده التواریخ، از نسخه خطی موزه آذربایجان استفاده نمود. مقایسه شود با همین کتاب روزن، ص ۵۵ و ژوکوفسکی، خرابه های مرو قدیم، ص ۳۰ (در اینجا به جای B566 باید B565 خوانده شود). اسنادهایی که در کتاب پروفیسور ژوکوفسکی به نسخه خطی کتابخانه عمومی، ۱۲،۳،۷ شده است، تماماً به متن رشیدالدین تعلق دارند، نه به متن حافظ ابرو.

۲. زاخاو-آه، فهرست، ص ۹۰ (درباره سایر نسخ این جلد)، ر.ک. به: حافظ ابرو، مجموعه، اقتباس از چاپ تایور، ص ۱۲.



سلطانه».

طرح و شرح آن بسیار شبیه^۱ قسمت مربوط به «مطلع السعدین» عبدالرزاق سمرقندی است.

از قرار معلوم، کار حافظ ابرو برای او حکم منبع اصلی را داشته است. در بسیاری از جاها، متن نسخه خطی آکسفورد کاملاً با متن عبدالرزاق مطابقت دارد. گاهی با وجود اختلاف جزئی با کلمات عبدالرزاق، ولی در عین حال، کاملاً به متن اثر جغرافیایی حافظ ابرو شباهت دارد. برای نمونه، پاراگرافی از نسخه خطی ابوت (۴۲۲، ص ۳۱۶) را که عیناً در نسخه خطی فریزر (۱۵۵، ص ۱۶۴) تکرار شده، انتخاب نموده و مقوله‌ای را نیز از نسخه خطی دانشگاه پترزبورگ تحت شماره ۱۵۷ (مطلع السعدین) می آوریم:

«بوقتی^۲ که شمع جهان که^۳ پادشاه مغولستان بود دعوت حق را اجابت کرد و برادرش محمدخان سلطنت آن^۴ الوس مقرر گشته^۵ ایلچیان پیش بندگی^۶ حضرت بخراسان^۷ فرستاد اظهار اذعان و انقیاد و یک جهتی نموده.»^۸

فقط حکایات کتاب عبدالرزاق در برخی مواقع مفصلتر از کتاب حافظ ابرو آمده است، اما بسیار بندرت در نسخه خطی آکسفورد جزئیات جالبی را که توسط عبدالرزاق حذف شده بود، می یابیم. در اینجا ما به چند مورد از این قبیل اشاره می کنیم. در حکایت مربوط به لشکرکشی الغ بیگ به قپچاق در پاییز سال ۸۲۲ هـ / ۱۴۱۹ م. در

۱. بدین ترتیب هر دو مؤلف تحت سال ۸۸۵ هجری نوشته اند که چون درباره تاریخ خوارزم قبلاً چیزی گفته نشد، آنها را در اینجا گنجانده اند. مقایسه شود با نسخه خطی آکسفورد، ص ۱۹۱ و نسخه خطی دانشگاه، شماره ۱۵۷، ص ۱۰۴.

۲. در کتاب مطلع السعدین: در زمانی.

۳. در کتاب مطلع السعدین، از کلمه «که بود» شروع شده است.

۴. در کتاب مطلع السعدین: از کلمه «آن» شروع شده است.

۵. در کتاب مطلع السعدین «شد».

۶. در کتاب مطلع السعدین، از کلمه «بندگی» شروع شده است.

۷. در کتاب مطلع السعدین از کلمه «خاقان سعید» شروع شده است.

۸. در کتاب مطلع السعدین tanturn انقیاد کرد.



مطلع السعدین (ص ۲۱۳) گفته شده است که «الغ بیگ در ساحل چیناز از سیر دریا عازم سفر شد، در راه به شاهدختی از مغولان برخورد که نزد شاهرخ می رفت، سپس وارد تاشکند شد و از آنجا به بولاق رفت. در آنجا او از شورشی که بین ازبکها رخ داده بود، با خبر گردید و به عقب بازگشت. طبق کتاب آکسفورد (ص ۳۲۰) الغ بیگ در چهاردهم شعبان (پنجم سپتامبر) از طریق سیر دریا عازم سفر شد. نوزدهم وارد «اولنک تاشکند» (مرغزار تاشکند) شد، بعد از سه روز به اواز Avaz و در روز بیست و چهارم به گذرگاه (فرق) اردوناش (اردوباش) در نزدیکی قصبه بولاق رسید.»

در مسیر راه شاهرخ از هرات به آمودریا، در بالای نقاطی که در مطلع السعدین (ص ۱۶۳) از آنها نامبرده شده، از نقاط دیگری نیز همچون چهل دختران واقع در نقطه‌ای بعد از تنگه زنگی، و دریاچه اولجایتوناور بعد از صومعه (لنکر) شیخ بایزید (ص ۹-۸) یاد شده است. ما اضافات بسیار جالبی را در حکایت مشهور مربوط به سفارت شاهرخ در چین می یابیم.^۱ درباره پرمستشگاه بودایی تورفان چنین آمده است که: «در آنجا بتهای زیادی وجود داشتند که قسمتی از آنها بازسازی شده و بخشی دیگر قدیمی بودند.»^۲ توصیف بسیار مبسوط این دیر واقع در خامی چنین آمده است:

«(ص ۳۸۵) در وی بتی بزرگ ساخته از چپ و راست بتان دیگر خوردتر بسیار بودند و در پیش بتی بزرگ مقدار بچه ده ساله صورتی از مس ساخته در غایت صنعت و خوبی وبر دیوارها خانه صورت کره‌ها استادانه کرده و رنگ آمیزیها خوب»^۳

۱. از قرار معلوم، قطعه مربوطه از مطلع السعدین در متن ترجمه فرانسوی کاترمر (عبدالرزاق، ترجمه کاترمر) چاپ شده است: (متن یادداشت روزانه سفارت در گفتار حافظ ابرو، دوبار چاپ شده بود: ابتدا، سال ۱۹۳۰ توسط م. شفیع، سپس توسط ک. مایتر، در سال ۱۹۴۳ با ترجمه انگلیسی).
 ۲. (در ص ۳۸۵) بتان بسیار در آنجا بعضی نوساخته و بعضی کهنه.
 ۳. در مطلع السعدین کل این متن وجود ندارد. مقایسه شود با عبدالرزاق، ترجمه کاترمر، ص ۳۱۰ و مطلع السعدین، ص ۲۲۴.



در حکایت جالب راجع به نقل مکان گوی تاش مشهور از مغولستان به سمرقند در سال ۱۴۲۵^۱ جمله‌ای افزوده شده است مبنی بر اینکه «الغ بیگ برای اینکار زحمات زیادی کشید و گاری تهیه نمود»^۲

برخلاف معرفی نسخه خطی ما، در قطعه‌ای از زبدة التواریخ فقط نوشته شده است که عنوان بعضی از فصول با آنچه که در فهرست مندرجات جامع نسخه خطی پترزبورگ آمده،^۳ تطبیق نمی‌کند؛ ولیکن در بالا،^۴ ما بدین موضوع اشاره نمودیم که در کتابهای اولیه نیز چنین تطابقی وجود نداشته است. بدین جهت، تاریخ خلفا در فهرست بر طبق رویدادها مجزا شده است، ولی در خود اخبار، بر طبق سال است.

به عناوینی که بر طبق رویدادها باشند، بندرت برمی‌خوریم. در ضمن این عناوین هم آنهایی نیستند که در فهرست آمده‌اند. در فهرست، تاریخ خلافت مستعصم، بخش «آمدن هلاکوخان بایران زمین» وجود دارد. در متن، بدون ذکر عنوان، و تحت سال ۶۴۶ هجری قمری راجع به این رویداد صحبت شده است. در صفحاتی دیگر، تحت سال ۶۵۵ هجری قمری، عنوان زیر آمده است:

«ذکر جازم شدن هلاکوخان بقصد بغداد و لشکر کشیدن باستخلاص^۵
او و آخر شدن خلافت و دولت عباسیان»

بنا به گفته عبدالرزاق، اثر حافظ ابرو به حکایت پیرامون اعزام سپاهبانی از هرات به سمرقند به همراه الغ بیگ خاتمه یافته است. سپاهیان در تاریخ ۱۷ ربیع الثانی سال ۸۳۰ هجری قمری، مقارن با ۱۵ فوریه سال ۱۴۲۷ خارج شدند. نسخه خطی آکسفورد نیز بر روی همین رویداد قطع شده است و خواننده‌ای مطلع از این موضوع بر روی این نسخه خطی نوشته است که فقط یک برگ کم دارد. بدین ترتیب، مؤلف در خبر خود

۱. مقایسه شود با صفحه ۲۳۱ مطلع السعدین.

۲. (ص ۴۲۶) حضرت امیرزاده اعظم الغبیک کورکان در باب نقل آن سنگ اهتمام بسیار فرمود و کردونها تربیت کرد.

۳. نسخه خطی دوران ۲۶۸، ص ۱۳۸.

۴. در کتاب. «cod» «لر».

۵. همان. ص ۹۶.



نصف مطلب را بیان کرده است. احتمالاً مرگ او که به سال ۱۴۳۰ یا ۱۴۳۱ رخ داد، در حین کار او را از پای در آورد.^۲

در خاتمه لازم است به موضوع جالبی در اثر یکی از مؤلفان جدید ایرانی به نام محمد حسن خان اعتماد السلطنه (مرحوم)^۳ با عنوان (در التیجان فی احوال بنی الاشکان) اشاره‌ای نمایم.

محمد حسن خان ضمن صحبت دربارهٔ این مؤلف ما و اثر تاریخی مشهور او، افزوده است که او (محمد حسن خان) دارای نسخهٔ کاملی از زبدة التواریخ^۴ می‌باشد. حال، این نسخهٔ خطی در کجاست، معلوم نیست. بنابر شایعات، محمد حسن خان قبل از مرگ تمام کتابخانه شخصی خود را وقف ناصرالدین شاه قاجار کرده بود.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. همان، ص ۳.

۲. این اثر حافظ ابرو، به حکایت مربوط به سوء قصد به جان شاهرخ در ۲۳ ربیع الثانی سال ۸۳۰ هـ ق/ ۲۱ فوریه سال ۱۴۲۷ خاتمه یافته است. نسخهٔ خطی آکسفورد هم بر سر لشکرکشی شاهرخ به سمرقند در تاریخ اول شعبان ۲۸/۸۳۰ ماه مه سال ۱۴۲۷ قطع شده است. تصحیح و و. بارتولد.

۳. ر. ک. به: ژوکوفسکی، محمد حسن خان.

۴. در التیجان، ص ۲۴۰: از کتاب زبدة التواریخ بایسنقری، نسخهٔ کامل در تصرف مالکانه دارم. در همانجا، موضوع مطابق ابتدای کارهای رشیدالدین با حافظ ابرو آمده است. و مقایسه شود با: